

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

حضرت ابوطالب عليه السلام از نگاه محیی الدین عربی رحمه الله

نویسنده: حاج شیخ محمد حسن وکیلی

تاریخ: شوال ۱۴۳۷

متن شبهه

یکی از شبهاتی که در فضای مخالفان عرفان با تبلیغات گسترده‌ای طرح میشود، مسأله دیدگاه محیی الدین عربی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام است.

در این راستا معمولاً مخالفان دو مطلب را به محیی الدین نسبت می دهند:

۱. محیی الدین گفته است که حضرت ابوطالب علیه السلام مشرک از دنیا رفتند و اهل جهنم شدند و عذابشان _ نعوذ بالله _ در جهنم چنین است که در کفشهایشان آتشی است که از حرارت آن مغز حضرت می جوشد.
 ۲. محیی الدین در فصوص به صراحت گفته همّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایمان کسی اثر نداشت، و اگر می داشت در اسلام عمویشان ابوطالب اثر می کرد و سبب میشد که ایشان اسلام بیاورند که نشد.
- پس محیی الدین حضرت ابوطالب را مسلمان نمی داند و معتقد است که آن حضرت کافر از دنیا رفته‌اند.
- از دیگر سو اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند که هر کس ابوطالب را مسلمان نداند، منحرف و گمراه و اهل جهنم است و از ما نیست.
- طبیعاً بر اساس این صغری و کبری، باید بدانیم که محیی الدین شخصی منحرف و گمراه است و نمی توان او را صاحب کمالات و معارف معرفتی نمود و از وی تمجید کرده و کتبش را به عنوان معارف الهی مطالعه نمود.

این شبهه در سطح و سیعی در آثار مخالفان معارف الهیّه مطرح شده و به اشکال گوناگون به آن پرداخته‌اند. تا جائیکه این اعتقاد محیی‌الدین را بهانه‌ای برای فحش و ناسزا گفتن به وی و ناسزاگوئی به همه بزرگانی که وی را مدح کرده‌اند قرار داده‌اند و در سخنرانی‌ها و مجلات و فضای مجازی به این بهانه چه هتک حرمت‌هایی که نشده است.

نقد و بررسی شبهه

اسلام حضرت ابوطالب علیه‌السلام از نظر شیعه امری مسلم و قطعی است، بلکه از برخی روایات به دست می‌آید که آن حضرت سؤمین شخصی هستند که پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت خدیجه سلام الله علیهما اسلام آوردند، و در عین حال با تقیّه زندگی کرده و ایمان خود را از مشرکین قریش کتمان می‌کردند؛ لذا سخن در اصل ایمان آن حضرت نیست، بلکه در دیدگاه محیی‌الدین در این مسأله می‌باشد.

قبل از بررسی کبرای این شبهه و اینکه آیا چنین اعتقاد خطائی از نظر تاریخی دلیل بر انحراف فکری و عملی شخص است یا نه؟ جا دارد به بررسی هر دو مورد نقل شده از محیی‌الدین پردازیم و ببینیم آیا محیی‌الدین واقعاً چنین چیزی گفته است یا این شبهه نیز مانند غالب شبهات مخالفان عرفان از اصل، بر جعل و تحریف تاریخ مبتنی است.

در اینجا اول هر یک از دو عبارت بالا را از منبعش به دقت نقل و سپس نقد و بررسی می‌کنیم و در نهایت به نکاتی پیرامون اصل این موضوع می‌پردازیم بحول الله و قوته.

منبع اول: رسائل محیی‌الدین عربی

در مجموع رسائل محیی‌الدین عربی رساله‌ایست با عنوان «رد المتشابه إلى المحکم من الآيات القرآنية والأحاديث النبوية»، در این رساله از زبان محیی‌الدین ابن عربی چنین آمده است:

«الحديث الثاني: ما رواه مسلم عن العباس رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أهون

أهل النار عذاباً، أبو طالب، وأن في قدميه لعنلين يغلي منهما دماغه».

وإنما خص بالنعلين، لأنه كان له قدم في تصديق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و محبته و نصرته و الذب عنه، و

لكن كان لا يدين بدینه خوفا من سية العرب.

ولهذا قال لقریش عند الموت في وصيته: «أوصيكم بمحمد خيراً، فإنه الأمين في قریش، و الصديق في العرب،

و قد جاء بأمر قبله الجنان، و أنكره اللسان، مخافة الشنآن». ثم قال في آخر كلامه: «و الله أن من سلك سبيله

رشد، و من أخذ بهديه سعد»

فانظر كيف كان له قدم صدق في محبته، و قبول أمره، ولكنه انتقل فيه الخوف من الخلق، و الرجاء لهم، فظهرت

حقيقته له بعد الموت، بنعلين من النار... وأما الحكمة في كونهما يغلي منهما دماغه، فلأن في الصحيح: «ألا

أخبركم برأس الأمر وعموده، وذروة سنامه؟ الجهاد في سبيل الله.. ومن المعلوم: أن أبا طالب كان أشد الناس جهاداً عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ولكنه لم يتدين بدينه، خشية من السبّة، فكان خوفه لغير الله سبباً لإحباط جهاده، وإفساده.. وهكذا تكون حقيقة خوفه لغير الله، وهي نعله في النار، سبباً لإذابة دماغه، وهو لهب رأسه، وإحباطه بالإذابة والإفساد.» (مجموعة رسائل ابن عربي، ج ٢، ص ٤٣٨-٤٤٠)

نقد و بررسی

همانطور که گذشت منبع این مطلب رساله «رد المتشابه إلى المحكم من الآيات القرآنية والأحاديث النبوية» است. ولی باید دانست علی رغم همه تبلیغات شدیدی که مخالفان محیی الدین می نمایند، به حسب موازین کتابشناسی ظاهراً این رساله از محیی الدین عربی نیست و به اشتباه توسط برخی به محیی الدین نسبت داده شده است. در کتاب «مؤلفات ابن عربی تاریخها و تصنیفها» در صفحه ٣٢٠ در معرفی سیصد و چهل و هفتمین کتاب منسوب به محیی الدین گوید:

«٣٤٧- (٥٨٨) - کتاب رد معانی الآيات المتشابهات إلى معانی الآيات المحكمات.

- تفسیر.

- الكتاب- كما يوحى به عنوانه- محاولة لرفع التعارض الظاهري بين الآيات المحكمات والآيات المتشابهة، و هذان المصطلحان: محكم و متشابه مأخوذان من القرآن الكريم. راجع الآية رقم ٧ من سورة آل عمران.

- مطبوع ببيروت سنة ١٣٢٨ هـ، و لم يتعرض الناشر لذكر المخطوطات التي اعتمد عليها في نشر النص.

- نفس الكتاب، و بنفس العنوان منسوب إلى أبي عبد الله محمد بن أبي العباس الشاذلي، الملقب بابن اللبان (المتوفى سنة ٧٤٩ هـ / ١٣٤٩)، انظر: كوبرولو ١٦٠١ / ١٢ - ٦٤.

- ذكره بروكلمان، و نسبه إلى ابن عربي: الملحق ١: ١٥٨ / ٨٠٠، و هو يعتمد على طبعة بيروت، و قد فعل عواد نفس الشيء: المستدرك ٩٢ هامش ١.

- نفس العنوان ينسبه بروكلمان إلى:

١- محمد بن أحمد بن عبد المؤمن بن اللبان: كوبرولو ١٦٠١ / ١٢ - أ ٦٣، الموصول ٨٩، ٤١، راجع بروكلمان، الملحق ٢: ١٣٧ / ٨.

٢- محمد الإشبيلي الشافعي: بريل (370 h، 677، راجع بروكلمان، الملحق ٢: ٤٨ / ٩٨٨.

- مشكوك في نسبه.»

از این عبارات روشن است که نسبت کتاب مشکوک بوده و جمعی آن را به ابن اللبان نسبت داده اند و نویسنده هیچ دلیلی بر انتساب آن به محیی الدین نیافته مگر آنکه ناشر بیروتی کتاب آن را به محیی الدین نسبت داده است، ولی آن ناشر نیز دلیلی بر مدعای خود نیاورده و حتی نسخی را که بر آن اعتماد کرده ذکر نموده است و لذا نویسنده در پایان، درباره کتاب نتیجه گرفته: «مشكوك في نسبه.»

به همین شکل حاجی خلیفه (م_ ۱۰۶۷) در کشف الظنون نیز بدون تردید کتاب را به ابن اللبان نسبت داده و از آثار محیی الدین ندانسته است و در جلد اول، ص ۵۳۶ گوید:

«رد المتشابه الی المحکم» للشیخ محمد بن أحمد بن اللبان الأشعري المصري المتوفي سنة ۷۴۹ تسع و أربعین و سبعمائة «من الآيات القرآنية» أوله: «أما بعد حمد الله الواحد بذاته و صفاته» الخ: ذکر فيه متشابهات القرآن»

و نیز در جلد دوم، ص ۳۷۵ گوید:

«متشابه القرآن» للشیخ الإمام: شمس الدین محمد بن عبد المؤمن المصري الشافعي الشهير بابن اللبان، المتوفي سنة ۷۴۹ تسع و أربعون و سبعمائة مختصر أوله «أما بعد حمد الله الواحد بذاته»

اگر بیشتر در این موضوع تحقیق نمائیم به شواهدی می‌رسیم که اسناد کتاب را به محیی الدین نفی کرده و به وضوح نشان می‌دهد که کتاب از ابن اللبان است.

ناشر این رساله در مجموعه رسائل محیی الدین گوید که سند وی در انتساب کتاب به محیی الدین نسخه‌ای است از سال ۱۰۳۱ که این رساله را به محیی الدین نسبت داده است، ولی حاجی خلیفه نیز که معاصر همین نسخه است آن را با اطمینان به ابن اللبان نسبت داده و بلکه برخی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که صد و اندی سال قبل از آن، انتساب این کتاب به ابن اللبان از مسلمات در نزد برخی از علمای صوفیه و متخصصان کتب محیی الدین محسوب می‌شده است. محقق رساله گوید:

«وجدنا في «اليواقيت و الجواهر» للشعراني ج ۱ المبحث الثامن في وجوب اعتقاد أن الله معنا أينما كنا؛ ذكر الشعراني:

«عقد مجلس في الجامع الأزهر سنة خمس و تسعمائة بين الشيخ بدر الدين العلاني الحنفي، و الشيخ زكريا، و الشيخ برهان الدين بن أبي شريف، و جماعة، و بين الشيخ إبراهيم المواهي الساذلي، قرر فيه المواهي اعتقاده في مسألة المعية، و انها بالذات لا بالأسماء و الصفات، كما يقولون.

فسأله عن وافقه غير العلامة الغزنوي في « شرح عقائد النسفي» فقال: ذكر شيخ الإسلام ابن اللبان في قوله تعالى: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ان في هذه الآية دليلاً على أقربيته تعالى من عبده قرباً حقيقياً، كما يليق بذاته، لتعالیه عن المكان».

و ذکر المواهي کلاماً یقرب من کلام هذه الرسالة، في مسألة القرب، مما برهن لنا أن الشك في نسبتها قديم، لأن هذا النص ألقى ظلاً من الشك في أنها كانت معروفة في بعض الأوساط، بأنها لابن اللبان من سنة ۹۰۵، أي قبل صاحب الكشف بمائة سنة و نيف» (مجموعه رسائل ابن عربی، ج ۲، ص: ۳۲۴).

از این عبارت استفاده میشود که شعرانی که متخصص آثار محیی الدین است و جمعی دیگر از اهل کلام و عرفان، در اوائل قرن دهم این کتاب را از ابن اللبان می دانسته و در آن تأملی نیز نداشته اند و شهادت مثل شعرانی در این مسأله بسیار حائز اهمیت است.

در هر حال بجز عنوان برخی از نسخ، دلیلی بر انتساب این کتاب به محیی الدین وجود ندارد و متخصصان فن چون شعرانی و حاجی خلیفه آن را از ابن اللبان می دانند.

بنا بر این از جهت فن کتابشناسی هیچ کس نمی تواند محتوای این رساله را به جناب محیی الدین منتسب نماید. بگذریم از آنکه نویسنده رساله هر کس که باشد این مطلب را از سر عناد با حضرت ابوطالب علیه السلام بیان نکرده، بلکه مانند هر سنی دیگری به استناد یکی از کتب صحاح چنین گفته است.

منبع دوم: فصوص الحکم

دومین منبعی که برای نقد محیی الدین بدان تمسک می کنند کتاب شریف فصوص الحکم است. وی در فصوص در فصی حکمة ملكية فی کلمة لوطية به مناسبتی می نگارد:

«كما قال في حق أكمل الرسل وأعلم الخلق وأصدقهم في الحال «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». و لو كان للهمة أثر و لا بد، لم يكن أحد أكمل من رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا أعلى و لا أقوى همة منه، و ما أثرت في إسلام أبي طالب عمه، و فيه نزلت الآية التي ذكرناها: و لذلك قال في الرسول إنه ما عليه إلا البلاغ، و قال «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». و زاد في سورة القصص «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» أي بالذين أعطوه العلم بهدایتهم في حال عدمهم بأعيانهم الثابتة. فأثبت أن العلم تابع للمعلوم. فمن كان مؤمناً في ثبوت عينه و حال عدمه ظهر بتلك الصورة في حال وجوده. و قد علم الله ذلك منه أنه هكذا يكون، فلذلك قال «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ». (فصوص الحکم، ص ۱۳۰)

نقد و بررسی

مقدمه ای کوتاه

قبل از ورود به بررسی این عبارت لازم است دانسته شود که بدون هیچ تردیدی دوران حیات محیی الدین دوران تقیه شدید شیعه در شامات بوده و حاکمان ایوبی به قتل عام شیعیان دست زده و به نقلی هفتاد هزار شیعه را کشتند. توجه به این فضای تاریخی ضرورت تأمل هر چه بیشتر در عبارات نویسندگان آن دوران را روشن میکند. وقتی فضای حاکم بر عصری و منطقه ای تقیه باشد، برای کشف عبارات یک نویسنده، نه فقط به عبارات مجمل نمی توان تمسک کرد؛ بلکه حجیت ظواهر عبارات وی نیز زیر سؤال میرود.

۱. مصحح این رساله برای انتساب آن به محیی الدین مؤیداتی را ذکر کرده؛ چون متقدم بودن محیی الدین بر ابن اللبان، نقل شدن مطلبی از افراد بعد از محیی الدین و قبل از ابن اللبان (یعنی از علمائی که در صد سال فاصله میان این دو می زیسته اند) و ... ولی روشن است که هیچ یک از جهت فن کتابشناسی قابل اعتماد نیست.

زبان تقیه زبانی خاص است و در آن فضا باید در کلمات دقت فراوانی نمود. اهل تقیه اعتقاد خود را معمولاً با لطائف و ظرائف نشان میدهند و در عین اینکه به عقیده خود تصریح نمی‌کنند ولی در سخنان خود رد پائی از عقیده‌شان قرار می‌دهند.

زبان تقیه را کسانی خوب می‌شناهند که در بلاد اهل تسنن زندگی نموده و یا خود به تقیه دچار بوده‌اند و یا افراد مبتلا به تقیه را دیده‌اند؛ مانند مرحوم قاضی نورالله تستری یا آیه‌الله سید محسن عاملی. و به همین جهت است که قاضی نورالله را برخی مؤرخین محقق شیعه‌شناس (و نه شیعه تراش) نامیده‌اند.

نگارنده در مقدمات کتاب تشیع محیی‌الدین در حد توان مطالبی را در باب زبان تقیه بیان نموده است که اکنون جایی برای پرداختن به آن نیست. فعلاً فقط سخن در ضرورت دقت در عبارات در فضای تقیه است.

اینکه مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید علی آقای قاضی قدس سره می‌فرموده‌اند که کلمات محیی‌الدین در دفاع از عقائد اهل تسنن از باب تقیه است، فقط بدین معنا نیست که وی از باب تقیه مطالب را خلاف حق بیان می‌کرده، بلکه گاهی تقیه سبب می‌شود انسان حق را با کنایه و ابهام بیان کند تا هم مخالفین خوشحال شوند و هم حق پایمال نشود. که نمونه‌ای از آن را در مقاله «دیدگاه محیی‌الدین درباره خلیفه رسول الله» سابقاً بیان نمودیم. این نوع تعابیر در فصوص که در اواخر عمر ایشان نگاشته شده گویا بیشتر به چشم می‌خورد.

بررسی عبارت

اکنون به بررسی این عبارت بپردازیم:

محیی‌الدین در فص لوطی پیرامون این مطلب توضیح می‌دهد که عارف اگر بخواهد به همت خود کاری کند می‌تواند ولی این کار را نمی‌کند چون معرفت و عبودیتش مانع می‌شود و لذا تسلیم امر خداست که او چه بخواهد. سپس می‌گوید اگر همت اثری داشت باید همت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اسلام حضرت ابوطالب علیه‌السلام اثر می‌گذاشت؛ چون کسی برتر از آن حضرت نیست، ولی همت حضرت در اسلام ابوطالب اثر نگذاشت و آیه شریفه درباره این مطلب نازل شده است.

«و لو كان للهمة أثر ولا بد، لم يكن أحد أكمل من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا أعلى ولا أقوى همة منه، وما أثرت في إسلام أبي طالب عمّه، وفيه نزلت الآية التي ذكرناها: [«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»]

این تمام مطلبی است که در این عبارت آمده است و در آن هیچ اثری از نسبت کفر و شرک به حضرت ابوطالب وجود ندارد. آنچه هست فقط اینست که همت حضرت رسول اکرم در ایمان ایشان اثر نگذاشت ولی آیا چیز دیگری موجب ایمان آوردن ایشان شده است یا نه؟ عبارت از آن ساکت است.

توضیحی بیشتر

محیی‌الدین در این عبارت اشاره کرده که طبق روایات و تاریخ آیه شریفه [«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»] درباره ایمان حضرت ابوطالب نازل شده است. این روایت در مجامع شیعی نیز آمده است: قمی در تفسیر گوید:

۲. جناب حجة الاسلام و المسلمین شیخ رسول جعفریان در مقدمات کتاب ارزشمند تاریخ تشیع در ایران.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ نَزَلَتْ فِي أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ يَا عَمَّ - قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْجَهْرِ - نَفَعَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ: يَا ابْنَ أَخِي أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي، [وَأَقُولُ بِنَفْسِي] فَلَمَّا مَاتَ شَهِدَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ بِهَا بِأَعْلَى صَوْتِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَمَّا أَنَا فَلَمْ أَسْمَعْهَا مِنْهُ - وَأَزْجُو أَنْ تَنْفَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ - لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَ أُمِّي وَ عَمِّي - وَ أَخٍ كَانَ لِي مُوَخِيًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

۳

البته پذیرش این حدیث مشکل است و قرائنی بر جعلی بودن آن به دست بنی امیه وجود دارد و برخی چون سید ابن طاووس به قرائن تاریخی اسناد آن را انکار کرده اند .

۴

ولی اکنون سخن در اینست که آیا بر فرض پذیرش حدیث، حدیث دلالت بر ایمان نیاوردن حضرت ابوطالب دارد یا نه؟ سید فخار موسوی در کتاب گرانقدر «ایمان ابی طالب» می فرماید:

الوجه الثالث أنه إذا ثبت أن هذه الآية نزلت في أبي طالب فهي دالة على فضل أبي طالب و علو مرتبته في الإيمان و الهداية و ذلك أن هداية أبي طالب كانت بالله تعالى دون غيره من خلقه و هو كان المتولي لها حتى سبق بها الداعي له و كان تقديره أن أبا طالب الذي تحبه لم تهده أنت يا محمد بنفسك بل الله الذي تولى هدايته فسبقت هدايته الدعوة له. فهذا يوضح ما ذكرناه و يؤيد ما قدمناه من فساد القول بالخبر و بطلان قول من زعم أن نبي الهدى صلى الله عليه وآله وسلم كان يحب الكافرين مع النهي عن ذلك و بالله التوفيق

ایشان ادعا می کند که آیه حد اکثر می فرماید که رسول خدا حضرت ابوطالب را هدایت نکردند، ولی نمی فهماند که ابوطالب هدایت شد یا نه؟ بلکه از خارج می دانیم که ابوطالب هدایت شدند و این فضیلتی برای ایشان است که هدایت ایشان به دست رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نبوده بلکه به دست خود خداوند بوده است. ظاهر آیه نیز با این معنا سازگار است که ملاک هدایت، محبت رسول خدا نیست، بلکه اراده خود خداست و از اینکه رسول خدا حضرت ابوطالب را هدایت نکردند، فهمیده نمی شود که آن حضرت مطلقاً هدایت نشدند. نظیر همین توضیح را برای آیه شریفه (بر فرض صحّت حدیث) مرحوم استاد آشتیانی در حاشیه شرح فصوص قیصری آورده اند و گویند:

و أما معنى الآية الكريمة- لو وردت في شأن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - أي، لما لم تكن للهمة أثر، ما أثرت همته، صلى الله عليه وآله وسلم، في إسلام أبي طالب، عليه السلام، بل إسلامه من الله، لكمال خلوصه و محبته لولده العزيز، كما قال الله: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ.» يعنى، إسلامه منى، لا منك. فمراده ليس أن همته ما أثرت في إسلامه و بقي كافراً! العياذ بالله. هكذا ينبغي أن يفهم الآية المباركة. «ج»

۳. تفسیر القمی ۴ ج ۲ ص ۱۴۲؛ و رک: الصافی، ج ۴، ص ۹۵؛ و البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۲۷۴

۴. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص: ۳۰۶

۵. ایمان ابی طالب (الحجة على الذاهب إلى كفر أبي طالب)، ص ۱۶۲

۶. شرح فصوص الحکم (القیصری)، ص ۸۰۸

با توجه به این توضیح ساده معلوم میشود که در کلام محیی الدین هیچ اثری از انکار ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام وجود ندارد، بلکه بر اساس کتب حدیث عامه عبارتی آورده که در کتب حدیثی شیعی نیز نقل شده و بزرگان شیعه نیز اشاره کرده اند که این عبارت دلیل بر انکار ایمان آن حضرت نیست.

آیا محیی الدین تقیه نموده است؟

به هر حال در عبارت محیی الدین اثری از انکار ایمان آن حضرت نیست؛ و کسی نمی تواند چنین نسبتی به وی بدهد، ولی غرض محیی الدین از این عبارت چیست؟

ممکن است محیی الدین واقعاً به ایمان نیاوردن آن حضرت اعتقاد داشته باشد و در این مسأله تاریخی واقعاً مستضعف باشد، و ممکن است این عبارت را از باب تقیه آورده باشد؛ زیرا وی در اول همین فص عبارتی در مدح حضرت ابوطالب آورده است و می گوید به واسطه پشتیبانی ایشان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت از شر قوم خود در امان ماندند:

«و الذي قصد لوط عليه السلام، القبيلة بالركن الشديد: و المقاومة بقوله «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً» و هي الهمة هنا من البشر خاصة. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن ذلك الوقت - يعني من الزمن الذي قال فيه عليه السلام «أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» ما بعث نبي بعد ذلك إلا في منعة من قومه، فكان يحميه قبيله كأبي طالب مع رسول الله صلى الله عليه وسلم.» (فصوص الحکم، ص ۱۲۷)

شاید آغاز نمودن این فصل با مدح حضرت ابوطالب وی را واداشته باشد که در عبارتی دو پهلو سخنی نیز بر مذاق عامه بگوید و خود را از دفاع از حضرت ابوطالب بری نشان دهد.

به هر حال باز هم جای تأکید دارد که آنچه مهم است اینکه سندی بر اعتقاد محیی الدین به ایمان نیاوردن حضرت ابوطالب در فصوص وجود ندارد و عباراتی که بدان استدلال می شود خالی از این مطلب است.

چند نکته

نکته اول: منشأ اعتقاد اهل تسنن به ایمان نیاوردن ابوطالب اعتقاد نداشتن به ایمان حضرت ابوطالب به دو شکل ممکن است:

الف) از سر عناد با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه بنی امیه بر همین اساس احادیثی در این مورد جعل کرده اند.

ب) به علت تعبد به روایاتی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است.

عموم اهل سنت که به ایمان نیاوردن حضرت ابوطالب علیه السلام معتقدند، به خاطر مجموعه روایاتی جعلی است که در میراث حدیثی ایشان نفوذ کرده است و لذا در این مسأله مستضعفند؛ چون واقعاً تاریخ چنین به دست ایشان رسیده است و گناه آن بر عهده کسانی است که با شیطنت و خیانت این احادیث را جعل نموده اند.

محبی الدین عربی در فروع ظاهری مسلک بوده و تعبّد شدیدی به روایات صحیحہ (به اعتقاد اهل سنت) دارد و حتی در فقه بر خلاف مشهور اهل سنت مطلقاً به قیاس عمل نمی‌کند و بسیاری از آراء عجیب وی محصول همین تعبّد به روایات است.

از سونی محبت شدیدی وی به حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام و تفضیل آن حضرت بر دیگر صحابه در جای جای اثار وی چون فتوحات آشکار است.

پس اگر بر فرض ایمان حضرت ابوطالب را نپذیرفته باشد به جهت تسلیم در مقابل روایات است نه اینکه از سر خصومت با امیر المؤمنین علیه‌السلام باشد.

ابن اللبان نیز که عبارات وی سابقاً گذشت از این قاعده مستثنی نیست و عموم اهل تسنّن در این باب مستضعف می‌باشند و بر اساس مبانی حدیث‌شناسی خود و پذیرش روایات صحاح سنّه راهی جز این ندارند.

نکته دوم: معنای روایات جهنمی بودن منکر ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام روایاتی که می‌گویند معتقدین به شرک حضرت ابوطالب در جهنمند، ناظر به کسانی است که با علم و آگاهی به اسلام ایشان یا از سر عناد چنین اعتقادی دارند؛ نه افراد مستضعف.

در روایت است:

«کتب أبان بن محمود ألی علی بن موسی الرضاعلیه السلام: جعلت فداک أئی قد شککت فی اسلام أبی طالب. فکتب إلیه: و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین . الآیة. و بعدها إنک إن لم تقرّ بایمان أبی طالب کان مصیرک إلی النار. »

معلوم است که سخن در این روایت درباره من بعد ما تبین له الهدی است؛ یعنی کسی که حق برای او آشکار شده و با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشاقّه می‌کند، نه افراد جاهل و مستضعف از اهل تسنّن که علی‌رغم محبت شدیدی به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از باب تبعیت از روایات نبوی به ایمان نداشتن حضرت ابوطالب علیه‌السلام معتقد شده‌اند. بنابراین - چه محیی‌الدین معتقد به ایمان آن حضرت باشد و چه نباشد - استدلال به این روایات بر لعن و تکفیر و توهین به بزرگان اهل تسنّن از جهت علمی صحیح نیست، بلکه باید با ایشان چون مستضعفین عمل نمود.

در حقیقت بزرگان اهل تسنّن که معاند نباشند در این مسأله مصداق این روایت هستند:

۷. الغدیر، ج ۷، ص ۳۸۱

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ كَانَ الْمُبْغُضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ

نظیر این نزاع در بسیاری از مسائل تاریخی و رجالی وجود داشته و دارد که جمعی از علما کسی را به حسب مدارکی که در دست دارند از اهل آتش می‌شمارند و از وی تبری می‌کنند و جمعی وی را از اهل نجات می‌دانند و محبت می‌ورزند و البته هر دو طائفه به خاطر خدا و نه از سر بغض خداوند و اولیانش چنین می‌نمایند و هر دو ان شاء الله مثابند؛ مانند اختلاف علمای شیعه درباره سادات بنی الحسن که عده‌ای برخی از ایشان را مخالف و حتی ناصبی می‌شمارند چون به ائمه ناسزا گفته‌اند و مرحوم سید ابن طاووس معتقد است که ایشان از خوبان بوده و به تقیه و مانند آن مبتلا بوده‌اند و معلوم است نظر مشهور علما، از سر عناد با سادات و ذریه اهل بیت نبوده، بلکه از تاریخ چنین فهمیده‌اند.

نکته سوّم: ایمان حضرت ابی‌طالب در فتوحات

محیی‌الدین در فتوحات نیز عبارتی کوتاه و گذرا در یک مسأله فقهی دارد که از آن نیز عدم ایمان آن حضرت فهمیده می‌شود. وی گوید:

و القربة قرابتان قرابة الدين و قرابة الطين فمن جمع بين القرابتين فهو أولى بالصلة و إن انفرد أحدهما بالدين و الآخر بالطين فتقدم قرابة الدين على قرابة الطين كما فعل الحق تعالى في الميراث فورث قرابة الدم و لم يورث قرابة الطين إذا اختلفا في الدين فكان الواحد مؤمنا بالله وحده و الأخ الآخر كافر بأحدية الله و مات أحد الأخوين لم يجعل له نصيبا في ميراثه فقال لا يتوارث أهل ملتين و قد ذهب عقيل دون علي بن أبي طالب بمال أبيه لما مات أبو طالب عم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

با توجه به مطالب گذشته این عبارت نیز یا از باب تقیه است و یا به واسطه بی‌اطلاعی ایشان از واقعیت تاریخ.

نکته چهارم: ظهور تقیه در داستان حضرت ابوطالب

داستان ایمان حضرت ابوطالب از مطالبی است که از آن برای فهم تقیه و تأثیر آن در تاریخ می‌توان استفاده‌های شایانی نمود.

در روایات شیعه آمده است که آن حضرت در باطن ایمان داشتند و در ظاهر خود را مشرک نشان می‌دادند؛

الكليني عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشُّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ .

تأمل در داستان حضرت ابوطالب علیه‌السلام برای مخالفان عرفان بسیار راهگشاست که بدانند چه بسا شخصی علی‌رغم ایمان باطنی مجبور است جهت مراعات ظاهر و حفظ برخی مصالح اظهار کفر و شرک نماید، چه رسد به آنکه اظهار سنی بودن نموده و در لابلای عباراتش گاهی مدح خلفای غاصب بگوید.

^۸. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۵

^۹. الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج ۳، ص ۵۳۲

^۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴۸

انسانی منصفی که در این ماجرا و نظائر آن در تاریخ تأمل کافی کند نمی‌تواند به این راحتی دیگران را متهم نموده و زبان به تفسیق و تکفیر بگشاید.

جمع بندی

اولاً سند محکمی بر اعتقاد محیی‌الدین به کفر حضرت أبوطالب در دست نیست. عبارت رسائل به حسب قرائن تاریخی از ابن‌البان است و عبارت فصوص دلالتی بر این مسأله ندارد.

ثانیاً بر فرض صحیح انتساب چنین چیزی، مانند عبارت فتوحات، این عبارات می‌تواند مقتضای تقیه باشد.

ثالثاً هیچ‌کس مدعی عصمت جناب محیی‌الدین نیست و مسلماً محیی‌الدین در بسیاری از مطالب تحت تأثیر فضای محیط تربیتی خود بوده و ممکن است در این مسأله نیز چنین باشد. اشتباه در یک مسأله دلیل بر اشتباه بودن دیگر نظرات و کلمات شخص نیست.

رابعاً باید از داستان حضرت أبوطالب درس گرفته و فهمید دامنه تقیه چقدر گسترده است و میشود کسی سالیان سال در تقیه به سر برده و اظهار کفر و شرک کند ولی در باطن مسلمان باشد، چه رسد به آنکه در ظاهر اظهار سنی‌گری نماید.